

ویراست دوم

جنبش‌های اجتماعی در ایران  
پس از اسلام

(مجموعه مقالات)

رضا رضازاده لنگرودی

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر آسیم  
تهران-۱۳۹۸

## فهرست

یادداشت مؤلف بر ویراست دوم / نه  
پیش سخن / یازده

### بخش اول: جنبشهای سیاسی/۱

جنبشهای بخارا در عصر ابومسلم خراسانی/۳  
خداش/۱۳

بازنگری در جنبش استادسیس/۲۱

یوسف بزم/۳۵

قیام مُقنَع (جنبش روستایی سپیدجامگان)/۳۹

منابع فارسی/۴۰ □ منابع عربی/۴۹ □ تحقیقات جدید/۵۲ □ وجه تسمیه مُقنَع/۶۱ □ رهبر

جنبش/۶۳ □ آغاز قیام مُقنَع/۶۷ □ اصول و عقاید مُقنَع/۷۲ □ سرانجام مُقنَع/۷۶ □ باورهای

بازگشت مُقنَع/۷۸ □ نتیجه/۷۹

حمزه آذرک/۸۱

حسن أطروش/۸۹

جنبش مرداویج گیلی/۱۰۱

مطالعات تاریخی درباره زیاریان/۱۰۱ □ آغاز قیام/۱۰۸ □ مرداویج و آل بویه/۱۱۱ □

کشاکش مرداویج با خلیفه/۱۱۲ □ سرانجام مرداویج/۱۱۳ □ نتیجه/۱۱۵

اسفار بن شیرویه/۱۱۷

### بخش دوم: جنبشهای اعتقادی/۱۲۵

برخورد اندیشه‌های سیاسی در اسلام: پژوهشی در مُرجئه/۱۲۷

ریشه اختلافات سیاسی در سده‌های نخستین اسلامی/۱۲۷ □ بررسی منابع/۱۲۹ □ منابع

اولیه/۱۳۰ □ ردیه‌ها/۱۴۰ □ بررسی انتقادی خاورشناسان/۱۴۳ □ وجه اشتقاق مُرجئه/۱۴۸

□ خاستگاه سیاسی مُرجئه/۱۵۱ □ اصول و عقاید مُرجئه/۱۶۰ □ پیوست/۱۶۸

خُرمدینان/۱۷۳

آرا و عقاید/۱۸۲

زنادقه در سده‌های نخستین اسلامی/۱۸۷  
 منابع تاریخ زنادقه/۱۸۹ □ وجه اشتقاق آرامی و ایرانی زندیق/۱۹۶ □ مفهوم سیاسی و وجه  
 اشتقاق زندیق در اسلام/۲۰۰ □ نبرد خلفا با زنادقه/۲۰۵ □ زنادقه مشهور/۲۱۰  
 ابن مقفع و ردیه امام قاسم زیدی/۲۱۳  
 ردیه امام قاسم بن ابراهیم بر ابن مقفع/۲۱۹  
 جنبش نقطوی محمود پسیخانی/۲۲۵  
 وجه تسمیه/۲۲۵ □ پیشینه تاریخی/۲۲۶ □ پسیخانیان در دوره صفویه/۲۳۰ □ نقطویان در  
 هند/۲۳۴ □ جهان بینی نقطویان/۲۳۵

### بخش سوم: جنبش قرمطیان/۲۳۹

کتابشناسی تحلیلی جنبش قرمطی/۲۴۱  
 مفهوم سیاسی و وجه اشتقاق قرامطه/۲۴۲ □ کتابشناسی تحقیقات قرمطیان/۲۴۶ □ مآخذ  
 قدیم/۲۴۷ □ بررسیهای انتقادی خاورشناسان/۲۶۵  
 حَمْدان قَرَمَط/۲۷۹  
 دیدگاه طبری درباره پیدایش قرمطیان/۲۸۵  
 ذکر ابتداء أمر القرامطة/۲۹۴ □ سخن از آغاز کار قرمطیان/۲۹۷  
 جنبش قرمطیان بحرین/۳۰۳  
 علت نام‌گذاری/۳۰۶ □ پیشینه تاریخی/۳۰۸ □ رهبران جنبش/۳۱۰ □ ابوطاهر گناوه‌ای/۳۱۶ □  
 مرثیه صنوبری در سوگ کشتار زائران مکه/۳۲۳ □ آراء و اندیشه‌های قرمطیان/۳۳۰ □  
 اثرات آرای مزدکیان در عقاید قرمطیان/۳۳۲ □ فروپاشی نظام قرمطیان بحرین/۳۳۴  
 جنبش علی بن فضل قرمطی در یمن/۳۴۱  
 مقدمه/۳۴۱ □ زندگی نامه علی بن فضل/۳۴۳ □ ارتداد علی بن فضل/۳۵۰ □ زندقه علی بن  
 فضل/۳۵۳ □ زوال قرمطیان یمن/۳۵۴  
 نَحْشَبی و جنبش قرمطیان خراسان در سده چهارم هجری/۳۵۹  
 زمینه تاریخی/۳۶۰ □ اندیشه‌های محمد نحشبی/۳۶۳ □ نگاهی به منابع/۳۶۳ □  
 زندگی/۳۶۷

کتابنامه/۳۷۵

منابع اولیه (فارسی و عربی)/۳۷۵ □ منابع ثانوی (فارسی و عربی)/۳۹۲ □ منابع لاتین/۴۰۱

نمایه/۴۱۳

## یادداشت مؤلف بر ویراست دوم

در سال ۱۳۸۵ کتاب جنبشهای اجتماعی در ایران پس از اسلام چاپ شد، که مجموعه‌ای از نه مقاله بود. در چاپ مجدد این کتاب، فرصتی پیش آمد تا مؤلف مقالات مستقلی را که در چند دهه پیش در دانشنامه‌ها و مجموعه مقالات چاپ شده بودند، گرد آورد و بازنگری کند و با حذف مطالب مقدماتی و تکراری و تجدیدنظرهای لازم، به این مجموعه بیفزاید و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. در بازنگری این مقالات به کمترین بازنویسی بسنده شد و در نهایت با افزودن یازده مقاله جدید، مجموعه‌ای از بیست مقاله درباره جنبشهای اجتماعی - سیاسی فراهم آمده است. از ناشران ارجمندی که اجازه نشر مقالات را داده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. همچنین، بر خود فرض می‌دانم از دوست بزرگوار و فرهیخته‌ام آقای محمدرضا جعفری، مدیر با دانش و نکته‌سنج نشرنو، که در چاپ و نشر این کتاب از همراهی و مساعدت ایشان بهره‌مند بوده‌ام سپاسگزاری کنم.

تهران، تیرماه ۱۳۹۷

## پیش‌سخن

این کتاب مجموعه‌ای است از بعضی مقاله‌های اینجانب که در دو دهه اخیر، از سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ خورشیدی، نگاشته شده و در نشریه‌های گوناگون به چاپ رسیده است. بیشتر این مقاله‌ها درباره جنبش‌های سیاسی - دینی ایران در سده‌های نخستین دوره اسلامی است.

سه مقاله این مجموعه درباره جنبش‌هایی است که در خراسان رخ داده است. مقاله نخست درباره اندیشه‌های سیاسی «مُرَجَّه» است که یکی از نخستین جریانهای فکری - سیاسی در سده‌های آغازین دوره اسلامی بود و نقش مؤثری در عرصه فکری و سیاسی جهان اسلام داشت. در این مقاله ابعادی از فعالیت مُرَجَّه در خراسان بررسی و از آن به عنوان مرحله دوم تاریخ مُرَجَّه یاد شده است.

مقاله دوم پژوهشی است درباره مُقَنَّع و جنبش روستایی سپیدجامگان، یکی از مهمترین قیامهایی که در خراسان در عصر خلافت مهدی عباسی در سده دوم هجری شکل گرفت.

سومین مقاله اختصاص دارد به زنداقه در سده‌های نخستین دوره اسلامی. روی کار آمدن عباسیان در زندگی و اوضاع عمومی کشورهای اسلامی، عنصر و عامل جدیدی پدید آورد که در میان اسلاف بلافضل عباسیان تقریباً بکلی ناآشنا بود؛ یعنی، پیگرد و آزار زنداقه. البته معیارهای تعریف «زنداقه» و تحدید مفهوم «زندیق» همواره در تغییر بوده است؛ زیرا مثلاً، آنچه در زمان مأمون و معتصم عباسی زنداقه دانسته می‌شد، در دوره خلافت متوکل به گونه‌ای دیگر تعبیر می‌گردید.

قیام قرمطیان، جنبش روستاییان سوریه، عراق، بحرین، یمن، ری، فارس، شمال ایران و خراسان و ماوراءالنهر در سده‌های سوم و چهارم هجری بود. بخشی از جنبش‌های قرمطیان در ایران، در مقاله‌های چهارم تا ششم بررسی شده است.

مقاله‌های هفتم و هشتم به جنبش مرداوید و اسفار بن شیرویه اختصاص دارد. مرداوید زیاری، حکومتی پی نهاد که فرمانروایانش از سال ۳۱۶ تا ۴۷۰ هجری بر بخشهایی از نواحی گرگان، قومس، طبرستان، دیلم، گیلان، قزوین، ری، اصفهان و خوزستان استیلا داشتند.

مقاله نهم گزارشی است درباره جنبش نُقطوی محمودِ پسیخانی، از شاگردان فضل‌الله استرآبادی بنیانگذار مکتب حروفیه.

تاریخ نگارش بعضی از مقاله‌ها به حدود بیست سال پیش باز می‌گردد که اگر آنها را بازنویسی می‌کردم، متن دیگری می‌شد؛ اما فرصتی برای تجدیدنظر در آنها پیش نیامد. به هر حال، آنچه در این مجموعه فراهم آمده، همه نوشته نگارنده درباره جنبشهای سیاسی - دینی ایران نیست. اگر فرصت مناسبی داشتم، دست‌کم مقالاتی مانند «جنبش نومزدکیان در اسلام» و «جنبش بردگان زنج» را به پایان رسانده به این مجموعه می‌افزودم.

وظیفه خود می‌دانم که سپاس و امتنان خود را از دوست دانشمند و استاد ارجمند آقای دکتر جلال متینی و دیگر عزیزانی که این مقاله‌ها نخست با لطف و همکاری آنان انتشار یافت و اجازه تجدید چاپ آنها را در این مجموعه دادند، بیان کنم. با استفاده از این فرصت، اشتباههای چاپی این مقاله‌ها را رفع کردم و بعضی مطالب دیگر بر آنها افزودم. نکته دیگری که باید از بُنِ دل بیان کنم این است که افزون بر تاریخنگاران روزگاران گذشته، گروهی از پژوهندگان معاصر که در این کتاب از پژوهشهای ارزنده آنان استفاده شده و نامشان بارها به میان آمده، بر نگارنده حقی بزرگ دارند که باید در این جا از آنان به نیکی و احترام یاد کنم. همچنین از دیرینه دوست دانشمندم آقای دکتر محمد روشن که مرا به گردآوری این مجموعه برانگیخت، سپاسگزارم.

حروف چینی و صفحه‌آرایی کتاب را مرهون دوستان ارجمند خانمها طاهره شامانیان و معصومه نصرتی هستم که با بردباری بازنگریهای چندباره آن را پذیرفتند. از ایشان و نیز از دوست فرهیخته‌ام آقای محمد کریمی زنجانی اصل که در چاپ و انتشار این کتاب کوشیده‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

تهران، ۲۳ آذر ۱۳۸۱

بخش اول  
**جنبش‌های سیاسی**

## جنبش‌های بخارا

### در عصر ابومسلم خراسانی\*

عباسیان، دست‌کم از زمان محمد بن علی بن عبدالله، بنیانگذار اصلی خاندان عباسی، به فکر رسیدن به قدرت و به دست آوردن حکومت افتادند. محمد بن علی از حدود سال ۹۸ قمری جانشین ابوهاشم بن محمد بن حنفیه (متوفی ۹۵ ق.) رهبر سزّی جنبش عباسی، شد.<sup>۱</sup> این اندیشه در دوران محمد بن علی نیرو گرفت. در باب داعیه و انگیزه به وجود آمدن چنین اندیشه‌ای، منابع ارزشمندی از نیمه دوم سده دوم و سده سوم قمری به بعد در دست است که مهمترین آنها اخبار الدولة العباسية<sup>۲</sup> است که از بیشتر گزارشهای آن، در دیگر منابع کمتر یاد شده است.<sup>۳</sup> بخش دوم این کتاب درباره خاندان عباسی تا رسیدن آنان به قدرت است و مشتمل است بر داستان جانبدارانه‌ای از دعوت عباسی و خاستگاه و ساختار و توسعه و تکامل آن و نیز سازمان نظامی آن و استفاده‌ای که از قبیله‌های عرب ساکن خراسان به عمل آمده است. در این کتاب نام بسیاری از عاملان و مأموران سیاسی و داعیانی که در مرحله اختفا و سزّی بودن دعوت، در آن مشارکت داشته‌اند، آمده است. مهمترین نکته در این کتاب، روشنی‌ای است که بر خاستگاه شیعی تبلیغ و دعوت عباسی در خراسان می‌افکند.<sup>۴</sup> موشه شارون در کتاب پرچمهای سیاه از مشرق،

\* پژوهشهای ایرانشناسی. هفتاد و دو مقاله اهداشده به شادروان دکتر محمد امین ریاحی، به کوشش نادر مطلبی کاشانی (تهران ۱۳۸۹)، ج. ۲.

1. M. Sharon, *Black Banners from the East: The Establishment of The Abbasid State Incubation of Revolt* (Jerusalem: The Hebrew University, 1983), p. 229.

۲. اخبار الدولة العباسية، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی (بیروت: دارالطبیعة للطباعة و النشر، ۱۹۷۱ م.)، ص ۱۶۰ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۱.

4. Ehsan Yarshater, *The Persian Presence in the Islamic World*, ed. Richard G. Hovannisian and Georges Sabagh (Cambridge, 1998), pp. 60-61.



استقرار دولت عباسی و دورهٔ تکون پنهانی یک قیام<sup>۱</sup> و صالح سعیدآقا در مقالهٔ «فتح خراسان به دست ابومسلم: مقدمات و استراتژی در یک بخش مبهم اخبار الدولة العباسية»<sup>۲</sup>، بر مبنای کتاب اخبار الدولة العباسية، مشروح‌ترین و بهترین پژوهش را دربارهٔ قیام تبلیغی عباسیان به دست داده‌اند.<sup>۳</sup>

پس از مرگ محمد بن علی در سال ۱۲۵ قمری مشروعیت رهبری خاندان عباسی بر هاشمیه را رهبران حوزهٔ خراسان پذیرفتند.<sup>۴</sup> ابراهیم امام (متوفی ۱۳۲ ق.)، نخستین سامان‌دهندهٔ دعوت عباسیان، به توصیهٔ سلیمان بن کثیر و ابوسلمهٔ خَلَّال<sup>۵</sup> و بُکیر بن ماهان<sup>۶</sup> به ریاست داعیان کوفه دست یافت.<sup>۷</sup> وی بر آن شد تا شخصی را به نمایندگی خویش برای آماده ساختن جنبش به خراسان بفرستد. او ابتدا از داعیانی چون سلیمان بن کثیر و ابراهیم بن سلمه خواست این مأموریت را بر عهده گیرند و چون آنان نپذیرفتند، ابومسلم را به عنوان نمایندهٔ خویش و رئیس داعیان به خراسان فرستاد.<sup>۸</sup> ورود ابومسلم به خراسان و موقعیت او در تثبیت خود در رأس جنبش، نشان از پایان دورهٔ مخفی بودن دارد. این دوره، از یک مرحلهٔ طولانی دوگانه تشکیل شده که در خلال آن، گروهی کوچک از طرفداران علویان به جنبشی مشهور و بزرگ تبدیل شد و در این راه تغییر ماهیت داد و از گروهی متمرکز بر علویان به جنبشی متمایل به عباسیان مبدل گشت.<sup>۹</sup> اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان در

1. Moshe Sharon, *Black Banners from the East...* pp. 233-237.

2. Saleh Said Agha, "Abu Muslim's conquest of Khurāsān: preliminaries and strategy: a Confusing passage of the Akhbār al-Dawlah al-Abbāsiyyah", in *Journal of the American Oriental Society*, vol. 12, no. 3 (Michigan, 2000), pp. 333-347.

3. M. Sharon, "The 'Abbāsi D'awa Re-examined of the Basis of the Discovery of a New Source", in *Arabic and Islamic Studies*, ed. J. Mansour (Ramat Gan, 1973), pp. XXI-XLI.

4. idem, *Black Banners from the East*, p. 229.

۵. دربارهٔ مناسبات ابومسلم با ابومسلم بنگرید:

احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ (بیروت، ۱۳۷۹ ق.)، ج ۲، ص ۳۵۲. احمد بن داوود دینوری، اخبار الطوال، چاپ عبدالمنعم عامر (بغداد، ۱۹۵۹ ق.)، ص ۳۷۰؛ اخبار الدولة العباسية، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ احمد بن علی مقریزی، النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم، ص ۷۶؛ العیون و الحدائق، به کوشش میخائیل یان دخویه (لیدن، ۱۸۹۶ م.)، ج ۳، ص ۲۰۹.

۶. برای شرح حال بکیر بن ماهان بنگرید: عباس زریاب خویی، «بکیر بن ماهان»، دانشنامهٔ جهان اسلام (تهران ۱۳۷۸)، ج ۳، ص ۶۷۶-۶۸۰.

۷. ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، چاپ و. آلوارت (گوتا، ۱۸۶۰)، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۸. علی بن محمد بن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر، ۱۹۶۶)، ج ۵، ص ۲۵۸، ۳۴۸.

9. M. Sharon. *Ibid.*, p. 227.

دوران ابومسلم<sup>۱</sup> به هنگام بروز تزلزل در حکومت اموی، چندان در هاله‌ای از ابهام فرو رفته که به سختی می‌توان دربارهٔ بسیاری از نکته‌ها و جنبه‌های جنبش عباسی و از همه مهم‌تر، میزان استقلال در رهبری جنبشی که به زوال حکومت امویان و برپایی دولت عباسی انجامید، سخن گفت.<sup>۲</sup> ابومسلم پس از سه دهه فعالیت پنهانی، جنبش عباسی را در خراسان به ثمر رساند.<sup>۳</sup> او از تظلم‌خواهی و نارضایتی نژادی و گروهی

۱. از میان تکنگاریهای پژوهشی که در باب ابومسلم نوشته شده، مقالهٔ ابومسلم خراسانی نوشتهٔ علی بهرامیان و دکتر صادق سجادی در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* (ج ۶، ص ۲۲۶-۲۴۴) از ارزش ویژه‌ای برخوردار است، پژوهندگان محترم با بهره‌گیری از مهم‌ترین منابع دست اول، تحقیقی جامع به دست داده‌اند. بررسی دربارهٔ منابع شرح حال ابومسلم خارج از بحث مقاله است. نگارنده در اینجا فقط به ذکر برخی از مهم‌ترین تحقیقات که بعضاً پس از انتشار مقالهٔ مذکور چاپ شده‌اند، می‌پردازد:

مهدی علائی حسینی، ابومسلم از واقعیت تا افسانه (سیری در دوران حکومت امویان و عباسیان و تحلیلی از قیام ابومسلم خراسانی) (مشهد، ۱۳۷۵ ش) ۲۹۹ ص؛ نزار ابوسعید، رجل و امپراطوریتان ابومسلم الخراسانی (دمشق، ۱۹۹۷)، ۱۷۶ ص.

Sabatino Moscati, "Studi su Abū Muslim", in *Rendiconti Lincei*, ser. 8, 8 (1949-1950), pp. 323-325, 474-495; no. 5 (1950-1951), pp. 89-105; R. N. Frye, "The 'Abbasid Conspiracy and Modern Revolutionary Theory'", in *Indo-Iranica*, vol. 5/3 (1952), pp. 9-14; Irène Melikoff, *Abū Muslim le "Prote-hache" du Khurāsān dans la tradition épique turco-iraniennne* (Paris, 1962); Tilman Nagel, *Untersuchungen zur Entstehung des 'abbasidischen kalifates* (Bonn, 1972), pp. 125-162; Julius Wellhausen, *Das arabische Reich und sein sturz* (Berlin, 1962), pp. 247ff; Claude Cahen, "Point de vue sur la Révolution 'abbāsi'de' in *Revue Historique* (1963), pp. 293-338; Farouk 'Omar, *The 'Abbasid Caliphate*, 132-170/750-786 (Baghdad 1969), pp. 149-183; Jacob Lassner, *The Shaping of 'Abbāsīd Rule* (Princeton, 1980), pp. 36-37, 61-68; idem, "The 'Abbasid Dawla; An Essay on the Concept of Revolution in Early Islam", in F. J. Clover and R. S. Humphreys, eds., *Tradition and Innovation in Late Antiquity* (Madison 1989); idem, "Abū Muslim, son of Salīṭ: A skeleton in the 'Abbasid Closet", in *Studies in Islamic History and Civilization*, ed. Moshe Sharon (Leiden, 1986), pp. 91-104; Moshe Sharon, "The Military reforms of Abū Muslim, Their Background and consequences", in *Studies in Islamic History and Civilization* (Leiden, 1986) 123-124; Mohamed Rekaya, "Le Hurrām-dīn et les mouvement Hurrāmītes sous les 'Abbasīdes", in *Studia Islamica*, vol. 60 (paris, 1984), pp. 21-26; Yury Karev, "La politique d' Abū Muslim dans le Māwarā'nnahr. Nouvelles données textuelles et archéologiques", *Der Islam*, vol. 79 (Berlin, 2002), pp. 1-45.

۲. علی بهرامیان، همان مقاله، ص ۲۲۶؛ نیز بنگرید:

Elton L. Daniel, *The Political and Social History of Khurasān under Abbāsīd Rule 747-820* (Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1979), pp. 29-36.

۳. دربارهٔ چگونگی و دلیل ارتباط ویژهٔ خاندان عباسی با جنبش سرّی در خراسان بنگرید به:

گام فراتر گذاشت و بر وحدت ملی و جغرافیایی شرکت‌کنندگان در قیام به عنوان خراسانیان تأکید کرد.<sup>۱</sup>

در زمان ابومسلم، خراسان از تأثیر قیامهایی که در عراق پدید آمد برکنار نماند. در دوره خلافت ابوالعباس سَفَّاح (متوفی ۱۳۶ ق.) دو شورش مهم توسط شریک بن شیخ المَهْری و زیاد بن صالح از موالی بنی خزاعه در خراسان روی داد.<sup>۲</sup> قیامهای بخارا، ابومسلم را بر آن داشت که نخستین بار شخصاً به امور ماوراءالنهر بپردازد.<sup>۳</sup> از سرگذشت و آغاز قیام شریک بن شیخ دانسته‌های روشنی در دست نیست. در اغلب منابع محل قیام شریک بخارا ذکر شده است.<sup>۴</sup>

ولی گردیزی، ضمن اشاره به دعوت او به آل ابوطالب می‌نویسد او به فرغانه بود.<sup>۵</sup> ابن قتیبه از او با نام شریک همدانی یاد کرده است.<sup>۶</sup> شریک در سال ۱۳۳ قمری در بخارا و فرغانه به مخالفت ابومسلم برخاست. گویا خونریزیهای بی‌شمار ابومسلم، بهانه‌ای برای این قیام فراهم آورد. بیشتر منابع تاریخی وقوع این قیام را در سال ۱۳۳ قمری نوشته‌اند،<sup>۷</sup> اما گردیزی<sup>۸</sup> آن را در ذوالحجۀ ۱۳۲ و مقدسی<sup>۹</sup> در سال سوم

→

H. Shacklady, "The 'Abbasid Movement in Khurāsān", in *Occasional Papers of the School of Abbasid Studies*, eds. W. Heinrichs and P. M. Holt (University of St. Andrews, 1986), pp. 98-112.

1. Ehsan Yarshater, *The Persian Presence in the Islamic World*, p. 63.

۲. یعقوبی، تاریخ ج ۲، ص ۳۵۴؛ محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۸۶-۸۹؛ اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۱۸.

3. Yury Karev, "La politique d'Abū Muslim dans le Māwarāannah. Nouvelles données textuelles et archéologiques", in *Der Islam*, vol. 79 (Berlin 2002). p. 8.

۴. نرشخی، همان کتاب، ص ۸۶؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة (قاهره، ۱۹۶۳)، ج ۱، ص ۳۲۴؛ قاضی احمد تتوی، تاریخ الفی، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد (تهران، ۱۳۸۲ ش.)، ج ۲، ص ۱۲۶۳؛ نیز:

Mohsen Azizi, *La domination arabe et l'épanouissement du sentiment national en Iran* (Paris, 1938), p. 136.

۵. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی (تهران، ۱۳۶۳ ش.)، ص ۲۶۸.

۶. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة (قاهره، ۱۳۸۸/۱۹۶۹)، ج ۲، ص ۱۶۶، ۲۶۸؛

Farouk Omar, *The 'Abbasid Caliphate 132/750-170/786* (Baghdad, 1969), pp. 157-159.

۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارسویدان)، ج ۷، ص ۴۵۹؛ ابن اثیر، همان کتاب، ج ۵، ص ۴۴۸؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۳۲۴.

۸. گردیزی، همان کتاب، ص ۲۶۹.

۹. مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاریخ، به کوشش کلمان هوآر (پاریس، ۱۹۱۶ م.)، ج ۶، ص ۷۴.

حکومت ابوالعباس سفاح (حکومت: ۱۳۲ - ۱۳۶ ق.) ذکر کرده‌اند. ولی ابن قتیبه آن را در زمانی که ابوجعفر منصور عباسی (حکومت: ۱۳۶ - ۱۵۸ ق.) به حکومت رسید، یعنی سال ۱۳۶ ق می‌داند.<sup>۱</sup> شریک وقتی قیام کرد، گفت: ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌باید. فرزندان پیامبر باید که خلیفهٔ پیامبر بود.<sup>۲</sup> ظاهراً خبر قیام شریک مایهٔ نگرانی دستگاه دولت عباسی گردید، شاید عدم رضایت عمومی و انزجاری که مردم از کارهای خلاف عباسیان داشته‌اند پیشرفت کار شریک را آسانتر کرده است. تعداد پیروان او را سی هزار برشمرده‌اند، اما قول گردیزی،<sup>۳</sup> مبنی بر اینکه مردم بسیار بر او گرد آمده‌اند، پذیرفتنی است.<sup>۴</sup> به نوشتهٔ طبری، شریک در خراسان و بخارا بر ابومسلم خروج کرد و او می‌گفت چگونه ما را به پیروی آل محمد می‌خوانند، در صورتی که خون می‌ریزند و خلاف حق عمل می‌کنند.<sup>۵</sup> ابومسلم، زیاد بن صالح خزاعی را با ده هزار نفر به دفع او به بخارا فرستاد و در ضمن دستور داد هنگامی که به کنار رود آموی (آمویه) در حدود هفده فرسنگی بخارا رسیدند، توقف کنند و منتظر او شوند.<sup>۶</sup> بخارا از دیرباز فرمانروایانی داشت که به طور عام به آنان بخارخدا می‌گفته‌اند.<sup>۷</sup> در آن تاریخ ظاهراً بخارخدا به نام قتیبه بن طغشاده بود که با ابومسلم روابط حسنه داشته و در واقع در شمار طرفداران او شده بود. چون شریک قیام کرد قتیبه بن طغشاده دیگر موقعیت خود را از دست داده بود و با وجود شریک که زمام بخارا را دست گرفت دیگر محلی از اعراب برای او باقی نماند.<sup>۸</sup> گیب بر این گمان است که شورش شریک دارای ویژگی ضد اشرافی یا به گفتهٔ دیگر مردمی بوده و این امر، شرکت بخارخدا را در قیام زیاد بن صالح توجیه می‌کند.<sup>۹</sup> با آمدن زیاد، بخارخدا امیدوار شد و خود را به او رساند، در ضمن ابومسلم هم از مرو رسید و در محلی به اسم کشمیز<sup>۱۰</sup> در یک منزلی بخارا

۱. ابن قتیبه دینوری، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. نرشخی، همان کتاب، ص ۸۶.

۳. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۵۹؛ ابن قتیبه، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۶۸؛ نیز: نزار ابوسعید، رجل و امیراطوریتان ابومسلم الخراسانی (دمشق، ۱۹۹۷)، ص ۱۳۱.

۴. گردیزی، همان کتاب، ص ۲۶۸.

۵. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۵۹.

۶. نرشخی، همان کتاب، ص ۸۶.

7. Richard N. Frye, *Bukhara: The Medieval Achievement* (Oklahoma, 1965), p. 18.

8. R. N. Frye, *Ibid.*, pp. 18-19.

9. H. A. R. Gibb, *The Arab Conquest in Central Asia* (London, 1923), p. 95.

۱۰. نرشخی، همان کتاب، ص ۸۶.

مستقر شد و به قول نویسنده تاریخ بخارا «لشکرگاه زد» و شریک سپاه خود را به دروازه بخارا متمرکز کرد. بخارایی‌ها هم به روایت تاریخ بخارا با شریک اتفاق کردند. ابومسلم همراه نیروی پشتیبان خود را از صحنه کارزار دور نگاه داشت، ولی از دستورات و تأکیدهای او به زیاد در جهت رعایت حزم و احتیاط چنین برمی‌آید که در رویارویی با شریک و پیروانش محتاط بوده است، زیرا شریک در ماوراءالنهر نفوذ و قدرت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. زیاد با شریک و یارانش درگیر نبرد شد و جنگ آنان ۲۷ روز طول کشید.<sup>۱</sup> در این مدت هر روز عده زیادی از سپاهیان زیاد بن صالح کشته و اسیر می‌شدند. سرانجام مخالفان به حيله متوسل شدند و مردی به نام سلیمان قریشی مولای حیان نبطی را با عده‌ای در حدود پانصد نفر به طرف دروازه بخارا فرستاد. و برای اینکه آنان را اغفال کند، از این عده چهارصد نفر را در کمین‌گاهی مخفی کرد و با بقیه که عده کمی در حدود ۱۰۰ نفر می‌شدند جلو رفت.<sup>۲</sup> از طرف مقابل مردی به نام حمزه همدانی از شهر بیرون آمد و متوجه شد که جمعی در کمین نشسته‌اند. در نتیجه از پشت سر مورد حمله کمین‌کنندگان قرار گرفت و تنها عده کمی از مردانش جان به در بردند و به شهر گریختند. بعد قتیبه بن طغشاده با ده هزار سپاهی به یاری او آمد و موجب تقویت نیروی زیاد بن صالح شد.<sup>۳</sup> قتیبه با آگاهی از وضع بخارا و پیرامون آن و نیز نفوذی که در مردمان آنجا داشت، قادر بود تا تدبیرهای جنگی مؤثری به کار بندد. او دستور داد تا مردم روستاها و دژهای بخارا، پرچمهای سپاه عباسیان را برافرازند، مردم بسیار از دو طرف کشته شدند، در این نبرد شریک از اسب افتاد و کشته شد،<sup>۴</sup> سرش را بریدند و نزد ابومسلم فرستادند. زیاد به دروازه ماخ - از دروازه‌های قدیمی و بزرگ بخارا - در بخارا فرود آمد و سه شبانه‌روز شهر را به آتش کشید. زیاد بن صالح قول داد که هر کس از شهر بیرون آید به او امان دهند، اما هنگامی که پسر شریک و یکی از کلانتران سپاهش به در شهر رسیدند هر دو را بگرفتند و بر دار کردند.<sup>۵</sup> مردم دوباره بددل شدند و بیرون نیامدند، بعد از سه روز زیاد بن صالح به دروازه شهر آمد و در کوشک بخارخدا که نزدیک حصار بخارا بود اقامت جست و فرمان جنگ داد و پس از کشته شدن

۱. همان کتاب، ص ۸۷.

۲. همان کتاب، ص ۸۷.

۳. همان کتاب، ص ۸۷.

۴. همان کتاب، ص ۸۸؛ نیز: حسین عطوان، الدعوة العباسية، تاریخ و تطور (بیروت، ۱۹۸۴)، ص ۳۶۱.

۵. همان کتاب، ص ۸۹.

عدهٔ زیادی، هر که را از شهر بگرفتند بر در شهر بر دار کردند.<sup>۱</sup> شهر به تصرف زیاد درآمد، او پس از فارغ شدن از کار بخارا به جانب سمرقند رفت. زیاد که از سرگردانی ناشی از فرو نشانیدن شورش شریک در بخارا آسوده خاطر شده بود، توانست در ذیحجهٔ ۱۳۳ در کنار رودخانه طراز سپاه چینی را شکست دهد.<sup>۲</sup> براساس منابع چینی، زیاد بن صالح در آنجا کشتار زیادی کرد و پیروزی بزرگ به دست آورد. او با این پیروزی با ابوداوود خالد بن ابراهیم که از طرف ابومسلم حاکم بلخ شده بود، هم‌پیمان گردید. این کار در عملیات نظامی که در نواحی ختل و کش اجرا کرد، صورت پذیرفت. حاکم ختل به چین گریخت و دهقان کش کشته شد و برادرش به جای او بر تخت نشست. سپس چین با معضل داخلی روبرو شد و جنگ خانگی برای تصاحب تاج و تخت در آنجا شعله‌ور شد و این مسأله چینی‌ها را از دخالت در امور سرزمین ماوراءالنهر بازداشت. جنگ طراز، پایان دخالت چین در این منطقه محسوب می‌شود.<sup>۳</sup>

در سال ۱۳۴ ابومسلم خراسانی بعد از کشتار مردم سغد و بخارا و دستور بنای دیوار سمرقند، هنگام بازگشت به مرو، زیاد بن صالح را به عنوان نمایندهٔ خود در آن دیار تعیین نمود.<sup>۴</sup> سال بعد، ابومسلم با شورش زیاد بن صالح روبرو شد.<sup>۵</sup> زیاد بن صالح گفته بود که سوگند یاد کرده بودیم که عدالت را برقرار کنیم و سنت پیامبر را زنده سازیم، ولی این خودکامهٔ بدنام همچون جباران عمل می‌کند و احساسات همگان را بر ابومسلم شورانید.<sup>۶</sup> آشکار است که این گفته بر ابومسلم گران آمد، پس ابومسلم برای سرکوب زیاد مرو را به آهنگ تاختن به زیاد ترک گفت. ابوداوود خالد بن ابراهیم، نصر بن راشد را به ترمذ فرستاد، مبادا که زیاد بن صالح کسان به سوی دژ و کشتیهای آن سامان فرستد و همه را فرو گیرد. نصر بن راشد چنان کرد و در آنجا ماندگار شد. کسانی از راوندیان طالقان همراه مردی به نام ابواسحاق بر ضد وی قیام کردند و نصر بن راشد را کشتند. چون گزارش این کار به ابوداوود رسید، عیسی بن ماهان را به پیگرد کشتندگان او فرستاد و او به جستجوی ایشان برآمد

۱. همان کتاب، ص ۸۹.

۲. محمدسهیل طقوش، تاریخ الدولة العباسية (بیروت، ۱۹۹۸)، ص ۴۲.

3. Yury Karev, *Ibid*.

۴. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۶۶؛ مقدسی، همان کتاب، ج ۶، ص ۷۴.

۵. اخبار الدولة العباسية، ص ۲۱۸.

۶. بلاذری، همان کتاب، ج ۴، ص ۲۲۱؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون (بیروت، ۱۹۵۶-۱۹۵۹)، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مقریزی، همان کتاب، ص ۶۷؛ نیز: عصام سخینی، العباسيون فی سنوات التأسيس (اردن، ۱۹۹۸)، ص ۳۶۷؛ حسین عطوان، الدعوة العباسية (بیروت، ۱۹۸۴)، ص ۳۶۱.

و آنان را بکشت. ابومسلم شتابان روان شد تا به آمل رسید.<sup>۱</sup> در آنجا آگاه شد سبّاع بن نعمان اُردی، حکمران سابق سمرقند در سال ۱۳۰ قمری، نامه‌ای جعلی<sup>۲</sup> از طرف ابوالعباس سفاح خلیفه عباسی در باب انتساب زیاد بن صالح به عنوان حکمران خراسان آورده است. آشکار بود که خلیفه زیاد را بر ضد ابومسلم برمی‌انگیخت و بدو فرمانداری خراسان را وعده داده بود و او را بر آن می‌داشت که هرگاه فرصتی یافت ابومسلم را بکشد.<sup>۳</sup> گویا ابومسلم این نیرنگ را باور نکرده بود و در برابر، تنها به حسن بن جُنید حکمران آمل فرمان داد تا سبّاع را زندانی کند و خود راه بخارا را پیش گرفت.<sup>۴</sup> در آنجا ابوشاکر و سعد شروی با سردارانی که از همکاری با زیاد سر باز زده بودند، نزد ابومسلم آمدند و تأیید می‌کردند که سبّاع اُردی برانگیزنده دسیسه است. ابومسلم به عامل آمل فرمان داد تا او را پس از صد تازیانه گردن زند.<sup>۵</sup> شاید زیاد از همان نیروهایی در ماوراءالنهر پشتیبانی می‌شد که در گذشته در سرکوب شریک، آنان را شکست داده بود.<sup>۶</sup> زیاد بن صالح در برابر گریز سران لشکرش به ناچار به پناه دهقان بارکث (شهری در ۲۸ کیلومتری شمال سمرقند) رفت. اما دهقان گردن او را زد و سرش را نزد ابومسلم فرستاد.<sup>۷</sup> و ابومسلم نیز سر زیاد را برای خلیفه فرستاد.<sup>۸</sup> منابع در خصوص قیام زیاد بن صالح تصویر روشنی از رویدادها به دست نمی‌دهند و در باب اقدامات نظامی احتمالی چیزی نمی‌گویند. موضوع اینکه زیاد به طرف دهقان برگشته می‌تواند به این معنی باشد که او سمرقند را که اقامتگاه حکمرانی‌اش بود، رها کرد. احتمال کمی وجود دارد که این امر هنگامی انجام گرفته که ابومسلم در بخارا بوده باشد. روشن است که زیاد در مقابل دسته‌هایی که به شهر سمرقند نزدیک می‌شدند، از این شهر فرار کرده بود. منابع صریحاً ورود ابومسلم را به سمرقند یاد نمی‌کنند. با وجود این، نویسنده کتاب القند<sup>۹</sup> گزارشی دارد

۱. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۶۶؛ ابن اثیر، همان کتاب، ج ۵، ص ۴۵۵.

۲. مقدسی، همان کتاب، ج ۶، ص ۷۶؛ قاضی احمد تنوی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۲۶۷.

۳. ابن خلدون، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۵۵.

۵. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۶۶.

6. Elton Daniel, *Ibid.*, p. 111.

۷. طبری، همانجا؛ ابن اثیر، همان کتاب، ج ۵، ص ۴۵۵؛ ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا (بیروت، ۱۹۹۲م.) ج ۷، ص ۳۲۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب الارنؤوط و حسین الاسد (بیروت، ۱۹۸۲م.) ج ۶، ص ۶۰.

۸. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۷۶؛ ثعالی مرغنی، غرالسیر، به کوشش سهیل زکار (بیروت، ۱۹۹۶/۱۴۱۷)، ص ۳۱۱.

۹. عمر بن محمد نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، به کوشش یوسف الهادی (تهران، ۱۹۹۹/۱۴۲۰)، ص ۱۷۸.

که طبق آن برپا کردن دیوارهای شهر، که زیاد امر به ساختن آنها کرده بود، پس از مرگش در سال ۱۳۵ قمری صورت گرفته است.<sup>۱</sup> حتی اگر چنین امری در سال قبل از آن انجام گرفته باشد ما دلایلی بر این گمان نداریم که ابومسلم حداقل دو بار به سمرقند آمده بود. احتمال زیادی وجود دارد که دهقان بارکث سر زیاد بن صالح را نه به بخارا، بلکه به سمرقند آورده باشد.<sup>۲</sup> قیام زیاد بن صالح دلیلش فقط جاه‌طلبی‌های شخصی او و دسیسه‌های عباسیان بر ضد ابومسلم بود که مجبور گردید طرح تهاجمش را به چین به تعویق بیندازد.<sup>۳</sup> پس از قیام زیاد بن صالح، حکمرانی سمرقند به عمرو بن عین خُزاعی - که به زعم نسفی<sup>۴</sup> اصلیت شهری را داشت - رسید؛ با وجود این، او تنها چند ماه در این مقام ماند، زیرا که در همان سال ۱۳۵ به مرو بازگشت.<sup>۵</sup>

ابوداوود زُهلّی به سبب وضع راوندیان که قیام کرده بودند، از ابومسلم جدا مانده بود، ابومسلم به او نوشت: بیم مدار و آسوده خاطر باش که زیاد بن صالح کشته شده است.<sup>۶</sup> ابوداوود سوی کش آمد و عیسی بن ماهان را به سوی بسام و ابن النجاج را نیز سوی شاورغَر به مقابله اسپهبد که قلعه را محاصره کرده بود فرستاد. مردم شاورغَر صلح خواستند که پذیرفته شد.<sup>۷</sup> در همین حال عیسی بن ماهان که یا از مرگ زیاد رنجیده خاطر شده بود یا آنکه با خلیفه همدست شده بود، کاری از پیش نبرد. تا وقتی که ابومسلم به نامه‌هایی دست یافت که عیسی بن ماهان به کامل بن مظفر، یار ابومسلم نوشته بود که ضمن آن ابوداوود را تحقیر کرده و او را به پیش‌داوری و سخت‌گیری متعصبانه منتسب کرد.<sup>۸</sup> ابومسلم نامه‌ها را نزد ابوداوود فرستاد و به او نوشت: اینک این مرد که او را به دوستی ویژه ساختی و همتای خویش گردانیدی، بنگر که با تو چه می‌سگالد. ابوداوود، برای عیسی نامه نوشت و او را فراخواند. چون به نزد او آمد، وی را به زندان افکند و زد و بیرون راند. سپاهیان بر او تاختند و خونس ریختند و ابومسلم به مرو بازگشت.<sup>۹</sup> خلیفه در نامه‌ای با درشتی به ابومسلم

1. Yury Karev, *Ibid.*, p. 25.

2. *Ibid.*, p. 26.

۳. مقدسی، همان کتاب، همانجا؛ ثعالبی مرغنی، غرالسیر، ص ۳۱۱.

۴. عمر بن محمد نسفی، همان کتاب، ص ۶۱۳.

5. Yury Karev, *Ibid.*, p. 26.

۶. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۶۶.

۷. همان کتاب، ج ۷، ص ۴۶۶.

8. Elton Daniel, *Ibid.*, p. 112.

۹. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۵۶.



نوشت و او را از قتل عیسی سرزنش کرد و به او فرمان داد تا ابوداوود را بکشد. ابومسلم در پاسخ گفت که عیسی رفتاری همچون زیاد بن صالح در پیش گرفته بود، یعنی آنکه بر ابومسلم شوریده بود و نیز از ابوداوود دفاع کرد.<sup>۱</sup> از این مطلب چنین برمی آید که ابوالعباس سفاح برای رهایی از دست ابومسلم به دو طرح دست زده بود؛ نخست می‌کوشید موقع ابومسلم را با پراکندن احساسات ضد خراسانی در ماوراءالنهر نسبت به او سست کند، از همین رو زیاد را با پیشنهاد حکومت به سوی خود می‌کشید و بخارا را کانون توطئه قرار داده بود. این کارها آن‌چنان جدی نبود که خاطر ابومسلم بدانها مشغول شود، بویژه آنکه سرکردگان سپاه ابومسلم همچنان وفادار ماندند و شورش فروخوابید.<sup>۲</sup> گام بعدی خلیفه همانا شیوه همیشگی عباسیان، برانگیختن یکی بر دیگری بود. بدین‌گونه، عیسی را که در فرمان او بود بر آن داشت تا به کامل بن مظفر درباره عصیت عشیرتی ابوداوود و برتری دادن به افراد قبیله خویش نامه بنویسد، و بدین‌گونه امیدوار بود که میان سپاهیان خراسانی جدایی افکند و پایگاه ابومسلم را سست کند؛ اما ناتوانی او در دستیابی به ابومسلم، نمودار آن است که خراسانیان و عربان و ایرانیان یکپارچه و استوار در صف ابومسلم ایستاده بودند. حاصل عمده این توطئه‌ها آن شد که روابط ابوالعباس سفاح و ابومسلم بگسلد.<sup>۳</sup>

تهران ۱۳۸۴

۱. درباره مرگ عیسی بن ماهان بنگرید: حسین عطوان، الدعوة العباسیه، ص ۳۶۴-۳۶۵.

2. Yury Karev *Ibid.*, p. 25ff.

3. Elton Daniel, *Ibid.*, p. 112.

## خِداش\*

تبلیغات عباسیان در خراسان و مضمون مبهم آن شرایطی را پدید آورد که در آن حتی رهبران عباسی دقیقاً نمی‌دانستند وجه تمایز جنبش آنان با دیگر قیامهای شیعی چیست. سلیمان بن کثیر و یارانش که توسط بُکیر بن ماهان (متوفی ۷۴۴/۱۲۶) داعی بزرگ جنبش ضد اموی از راه دعوت آگاهی یافته بودند به جنبشی پیوستند که با نام ابوهاشم پیوند داشت، یعنی نهضتی که در آغاز علوی بود. این پیش‌زمینه شورش جدی و خطرناکی است که دستگاه تبلیغاتی عباسیان در خراسان آن را پشت سر گذاشت، شورش‌هایی که با شخصیتی مرتبط بود که در منابع از او با نام خِداش یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

خِداش یکی از نخستین رهبران جنبش هاشمیه در خراسان در سده دوم ه. / نهم م. است. اطلاعات روشنی از زندگی و آغاز دعوت او در دست نیست. نام او را به‌اختلاف عمارة یا عَمّار بن یزداد<sup>۲</sup>، عمار بن بُدیل و عمار بن یزید<sup>۳</sup> نوشته‌اند. اخبار و احادیث عباسی تصویر او را عمداً مخدوش کردند و نام او صرفاً به‌گونه‌ای تصادفی

\* دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل (تهران ۱۳۸۹)، ج ۱۵.

1. Sharon, *Black Banners from the East*, Jerusalem 1983, p. 165; Agha, *The Revolution which Toppled the Umayyads Neither Arab nor 'Abbasid*, Leiden 2003, p. 15ff; Crone, *The Nativist Prophets of Early Islamic Iran, Rural Revolt and Local Zoroastrianism*, Cambridge 2012, pp. 495-497.

۲. بلاذری، کتاب جمل من انساب الاشراف، چاپ سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت ۱۴۱۷/۱۹۹۶، ج ۴، ص ۱۵۹؛ طبری، تاریخ الطبری، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت ۱۹۶۲-۱۹۶۷، ج ۷، ص ۵۱، ۱۰۹؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت ۱۹۶۵/۱۹۶۶، ج ۵، ص ۱۹۶.

۳. مقدسی، البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوآر، پاریس ۱۸۹۹-۱۹۱۹، ج ۶، ص ۶۰؛ ثعالبی مرغنی، غرر السیر، چاپ سهیل زکار، بیروت ۱۴۱۷/۱۹۹۶، ص ۲۵۲.

در کتاب اخبار الدولة العباسية<sup>۱</sup> دیده می‌شود. از گزارشهای برجای مانده در تاریخ طبری<sup>۲</sup> و الانساب بلاذری<sup>۳</sup> مطالب زیر استنتاج می‌شود. پس از آن‌که اسد بن عبدالله قسری (متوفی ۷۳۸/۱۲۰) امیر خراسان در اواخر دوران اموی، دستور داد تا ابو عکرمه (متوفی ۷۲۵/۱۰۷) و نخستین داعی عباسی و ده تن از همراهانش را دست و پای بریدند و پیکرشان را بر دار کشیدند،<sup>۴</sup> مبلغ دیگری به نام کثیر بن سعد که به ابوالحسن نیز معروف بود از کوفه به خراسان فرستاده شد. او دو یا سه سال در خراسان ماند و تبلیغات خود را در خانه ابوالنجم عمران بن اسماعیل پیش می‌برد. او یکی از حامیان دعوت عباسی بود. طبری نخستین بار از او در رویداد سال ۱۰۹ق./۷۲۷-۷۲۸م. یاد کرده است.<sup>۵</sup> اما از آنجایی که کثیر بن سعد فردی ناآگاه و بی‌اطلاع بود، خداهش در مباحثه او را مغلوب خود ساخت و بر او نفوذ پیدا کرد و او را تحت تأثیر افکار خویش قرار داد. طبری در گزارش دیگری آورده است که چگونه خداهش که نام واقعی او عمار یا عماره بن یزید بود، در سال ۱۱۸ق./۷۳۶م. از جانب بُکَیر بن ماهان برای هدایت شیعیان عباسی در خراسان به آن دیار شده بود.<sup>۶</sup> اما بلاذری گزارش می‌دهد شخصی که او را به این مقام برگزید، کسی غیر از محمد بن علی (متوفی ۷۴۲/۱۲۵-۷۴۳) نبود. بلاذری در ادامه می‌گوید که چگونه خداهش رفتاری غریب در پیش گرفت و از تعالیم امام روی‌گردان شد، رسومی را که در دوران نیاکانش پذیرفته شده بود تغییر داد و به آموزش منکرات و عقاید نادرست پرداخت.<sup>۷</sup> پس حامیان محمد بن علی بر ضد او قیام کرده و او را به هلاکت رساندند. برخی می‌گویند شخصی که او را به قتل رسانید، اسد بن عبدالله قسری بود. طبری به این مطلب چنین می‌افزاید که خداهش مبادرت به اشاعه آرای تازه‌ای کرده بود که آن را خرمیه می‌نامید که به پیروان خود اجازه می‌داد همسران اشتراکی داشته باشند و به آنان می‌گفت که عقاید مذکور از تعالیم محمد بن علی است. طبری به نقل از مدائنی آورده است که هنگامی که اسد بن عبدالله به خداهش دست یافت، فرمان

۱. اخبار الدولة العباسية و فيه اخبار العباس و ولده، چاپ عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت ۱۹۷۱، ص ۲۱۲، ۴۰۳.

۲. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۵۱، ۱۰۹.

۳. بلاذری، همان، ج ۴، ص ۱۵۹.

۴. دینوری، اخبار الطوال، چاپ عبدالمنعم عامر، ۱۹۶۰، ص ۳۳۴؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۴۰، ۵۱.

۵. دینوری، همان، ص ۳۳۴؛ بلاذری، همان، ج ۴، ص ۱۵۹؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۵۰.

۶. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۱۰۹؛ بلاذری، همانجا.

۷. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۰۹؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۹۶؛ ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، بیروت دارالمسیره [بی‌تا]، ص ۱۱۷.

داد او را به شکنجه کشیدند. طبری زمان این وقایع را ۱۱۸ق/۷۳۶م. ذکر کرده است که در دوره دوم حکومت اسد بن عبدالله به عنوان فرماندار بوده است.<sup>۱</sup> آیا خِداش واقعاً از کوفه به خراسان آمده بود، و اگر از کوفه نیامده بود، آیا خراسانی بود؟ در گزارشی که در آن طبری برای نخستین بار او را نام می‌برد، از او به عنوان کسی که از کوفه آمده باشد، یاد نمی‌کند. به عکس، نحوه بیان او حاکی از آن است که او خود کنترل جنبش را از کثیر که با بی‌کفایتی نهضت را در خراسان اداره می‌کرد، گرفت.<sup>۲</sup> او در مرو فرود آمد و نام خود را به خِداش تغییر داد.<sup>۳</sup> خِداش از ریشه خدش به معنی با ناخن پاره کردن است.<sup>۴</sup> و چون او دین را پاره کرد چنین نامیده شد. ریشه خدش ممکن است همین باشد، ولی علت نام‌گذاری آن درست نیست، زیرا خدش به اتفاق آرای تاریخ‌نگاران،<sup>۵</sup> این نام را اختیار کرد و حال آن‌که معنی مزبور چنین می‌رساند که دیگران این نام را به او داده‌اند.<sup>۶</sup> طبری در گزارش دیگری آورده است که او توسط بُکیر بن ماهان برای هدایت شیعیان عباسی در خراسان منصوب شده بود.<sup>۷</sup>

خِداش به پیروان خود گفت در این آیین روزه و نماز و حج نیست، تأویل روزه خودداری از ذکر نام و تأویل نماز، و دعا برای اوست و حج قصد به سوی اوست. او به پیروانش تأکید کرد که این عقاید از تعالیم محمد بن علی است.<sup>۸</sup> طبری<sup>۹</sup>

۱. طبری، همان، همان‌جا.

2. Sharon, *Ibid*, p. 167.

۳. ثعالبی مرغنی، همان، ص ۲۵۳؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۸۶؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت ۱۹۹۰/۱۴۱۱، ج ۹، ص ۳۲۰؛ نیز عطوان، الدعوة العباسیة: تاریخ و تطور، بیروت ۱۹۸۴، ص ۲۰۴.

Wellhausen, *Des Arabische Reich und Sein Sturz*, Berlin 1960, pp. 320-321; Azizi, *La domination arabe et l'epanouissement du sentiment national en Iran*, Paris 1938, pp. 96-97.

۴. خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ مهدی محزومی و ابراهیم سامرائی، قم، ۱۴۰۵، ذیل خَدَش.

Van Vloten, *Recherches sur la domination arabe, le chitisme et les croyances messianiques sous les khalifat des Omayyades*, Amsterdam 1894, p. 49.

۵. طبری، همانجا، بلاذری، همانجا.

6. Sadighi, *Les Mouvements Religieus Iraniens au II<sup>e</sup> et au III<sup>e</sup> siecle de l'hegire*, Paris 1938, 224/ no. 3.

۷. طبری، همان، ج ۷، ص ۵۱.

۸. ابن اثیر، همان، همانجا.

۹. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۰۹.

ابن اثیر<sup>۱</sup> و ابن عبری<sup>۲</sup> نوشته‌اند که او مردم را به آیین خرمیه دعوت کرد.<sup>۳</sup> طبری سپس می‌افزاید: خدش دستگیر شد و زمانی که اسد بن عبدالله قسری در آمل بود به حضور وی برده شد، او با اسد به درشتی سخن گفت. اسد دستور داد ابتدا دست و سپس زبان وی را برینند و چشمان او را میل کشیدند و سرانجام یحیی بن نعیم شیبانی او را کشت و بر دار کرد.<sup>۴</sup>

گزارشهایی نیز هست که جسد خدش را به دروازه کابل می‌خکوب کردند.<sup>۵</sup> گرایش شیعیان بنی‌عباس به خدش یک خطر داخلی بود که دعوت عباسیان را مورد تهدید قرار داد و به همین سبب هنگامی که محمد بن علی از دعاوی او آگاه شد، او را لعن کرد و دستور داد تا بکیر بن ماهان، دیگر داعیان عباسی را در خراسان و کوفه، از اعمال و رفتار و گفتار وی آگاه کند و بکیر را با نامه‌ای به خراسان روانه کرد. او در نوشته خود خشم و ناخشنودی خود را از خدش و تعلیمات او و پیروانش و ماجرای که به وجود آورده، اعلام داشت.<sup>۶</sup> اما شیعیان و داعیان به او اعتنایی نکردند و سخن وی را نپذیرفتند و بکیر بن ماهان نزد محمد بن علی بازگشت.

خدش نخستین کسی بود که حمایت گسترده مردم را در میان اعراب و هم در میان موالی به دست آورد. در میان فهرست اسامی رهبران دعوت در خراسان در زمان حیات وی، نام مردانی از خزاعه، تمیم، ربیع و دیگر قبایل به چشم می‌خورد که از جمله در رأس همه، سلیمان بن کثیر خزاعی است که پس از مرگ خدش جانشین او شد.<sup>۷</sup> درباره ماهیت دعوت خدش اظهارنظرهای گوناگونی شده است. اشاره طبری و ابن اثیر را به این که دعوت خدش در واقع خواندن مردم به آیین خرمیه بوده است، بعضی از نویسندگان معاصر چنین تلقی کرده‌اند که او در لفافه دعوت عباسی به تبلیغ افکار مزدکیان مبنی بر برابری اجتماعی پرداخته است.<sup>۸</sup>

۱. ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. ابن عبری، همان، ص ۱۱۷.

3. Zaman, *Religion and Politics under the Early 'Abbasids: The Emergence of the Proto-Sunni elite*, Leiden 1997, pp. 38-39.

۴. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۰۹؛ ابن جوزی، همان، ج ۷، ص ۱۸۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۹۷.

۵. ابوالعباس الانباری، مسائل الامامة و هو الكتاب الاول من کتاب فيه اصول النحل التي اختلف فيها اهل الصلاة، بورس، شماره ۱۳۰۹، برگ ۲۳ الف؛ ناشی‌الاکبر، مسائل الامامة

۶. اخبار الدولة العباسية، ص ۲۰۸ به بعد؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۵۱؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۷. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ اخبار الدولة العباسية، ص ۲۰۸؛

Wellhausen, *Ibid*, p. 302; Sharon, *Ibid*, p. 167.

8. Wellhausen, *Ibid*, p. 321; Petroshevskii, "K istorii Mazdakitov v epokhu gospodstva islama", in *Narudui Azii Afriki*, no. 5 (1970), p. 75.

هیچ‌گونه مأخذ بی‌طرفی دال بر این‌که او خرمی بوده است وجود ندارد. ولهاوزن<sup>۱</sup> و کاهن<sup>۲</sup> با پذیرش روایات عباسی خداش را به اندیشه خرمی و حتی عقاید اجتماعی مزدک نسبت می‌دهند. به عقیده ولهاوزن، نه خداش و نه جنبش عباسی در پذیرفتن گروندگان به آرمانشان سخت‌گیر نبودند و آماده بودند که آنان را حتی در صفوف ملحدین بپذیرند. تنها پس از آن‌که به اهدافشان دست یافتند، برای رهایی از چنین پیروانی گامهایی برداشتند. او می‌افزاید محمد بن علی، خداش را نه به دلایل ایدئولوژیکی، بلکه به انگیزه‌های سیاسی و مصلحتی طرد کرد.<sup>۳</sup> کلود کاهن تمایل دارد که منابع موجود را همان‌گونه که هستند بپذیرد و این احتمال را که خداش، واقعاً از اصول اسلام منحرف شد می‌پذیرد. پرسش اصلی او این بود که چرا خداش سخنان محمد بن علی را مبنی بر این‌که از قرآن پیروی کنید نپذیرفته است. او می‌گوید با در دست داشتن اسناد و مدارک فعلی به‌زحمت می‌توان با اطمینان روشن نمود که آیا خداش، از نظر ظاهری، یک فرستاده عباسی بود یا خیر؟<sup>۴</sup> حتی اگر این چنین باشد، این به مفهوم آن نیست که عباسیان لزوماً با هر چه که او می‌گفت یا انجام می‌داد موافق بودند.<sup>۵</sup> برنارد لوئیس این نظر را نیز می‌پذیرد که خداش در واقع عقاید بسیاری را اشاعه داد و با این کار مخالفت شیعیان میانه‌روی را برانگیخت که محمد بن علی پیوند نزدیکی را با آنان می‌طلبید.<sup>۶</sup> به‌منظور حل این نکته، باید میان اعمال خداش و عقاید منسوب به او تفاوت قائل شد. منابعی که تعالیم مزدکی را به خداش نسبت می‌دهند، آن‌گونه که ولهاوزن سعی در برداشت این مفهوم دارد حاکی از آن نیست که خداش اشخاصی را که چنین دیدگاهی داشتند به‌دور خود جمع می‌کرد؛ آنان تنها تأکید می‌کنند که او این عقاید را زیر نام شیعه ترویج می‌کرد.<sup>۷</sup> کلود کاهن به‌درستی می‌گوید که عقاید و دیدگاههای افراطی ضد اسلامی که زندقه قلمداد می‌شدند به برخی افراد نامطلوب نسبت داده می‌شد. در مورد خداش نیز، هنگامی که او بدنام شد، هیچ چیز مانع از آن نشد که او را زندیق بنامند. اتهامی که او را در زمره دشمنان اسلام قرار می‌داد.<sup>۸</sup>

1. Wellhausen, *Ibid*.

2. Cahen, "Points de vue sur la revolution 'abbaside", in *Revue historique*, cclIII (1963), pp. 324-325.

3. Wellhausen, *Ibid*, p. 321.

4. Sharon, *Ibid*, p. 168.

5. *Ibid*, p. 169.

6. Lewis, " 'Abbasids", in *Encyclopaedia of Islam*, Leiden 1971, vol. I, pp. 15-16.

7. Sharon, *Ibid*, p. 169.

8. Sharon, *Ibid*, p. 169; Cahen, *Ibid*, pp. 324-25.

خداش در مرو مرکزیت قدرتمندی ایجاد کرده بود که حاضر نبود برتری مرکزیت کوفه را حتی پس از مرگ خداش و به‌رغم وفادار ماندن به محمد بن علی به رسمیت بشناسد. محمد بن علی که نگران بود زمام امور از دست او خارج شود، کوشش بسیار نمود تا خراسانیان را به پذیرش تفوق کوفه وادار کند. در سال ۱۲۰ق. / ۷۳۷م. خراسانیان از پذیرفتن بُکیر بن ماهان در میان خود، خودداری کردند.<sup>۱</sup> و تنها در سال‌های ۱۲۳ق. / ۷۴۳-۷۴۴م. یا ۱۲۷ق. / ۷۴۴-۷۴۵م. بود که به پذیرش او متمایل شدند؛ آنان هنوز ترجیح می‌دادند که با شخص امام تماس مستقیم داشته باشند.<sup>۲</sup> اما این که خداش مردم خراسان را به کیش خرمیه دعوت کرده باشد درست نیست، هر چند آرایه‌ای که به او نسبت داده‌اند بی‌شبهت به آنچه از خرم‌دینان نقل کرده‌اند نیست و ناشی‌الاکبر خرمیان خراسان را با پیروان خداش یکی می‌دانست.<sup>۳</sup> خداشیان بعدها معتقد شدند که امامت از محمد بن علی به خداش که مرگش را انکار می‌کردند انتقال یافته بوده است.<sup>۴</sup> ولی به نظر نمی‌رسد که خداش که در آغاز نصرانی بود و پس از آن مسلمان شد، از خرم‌دینان باشد، هر چند اقامت او در کوفه، مرکز فرقه‌هایی که تحت تأثیر افکار مذاهب مختلف زردشتی و مانوی و صابی و جز اینها قرار گرفته بودند این امر را ممکن می‌سازد. به هر حال، با اطلاعات مختصری که از منابع ما حاصل می‌شود خرمی بودن او درست به نظر نمی‌رسد<sup>۵</sup> و احتمال قوی می‌رود که خداش مردم را به پیروی از آل علی خوانده بوده است و این تهمت را داعیان بنی‌عباس بر او نهاده‌اند. بحث شارون<sup>۶</sup> در باب اینکه عباسیان، خداش را به سبب پشتیبانی‌اش از علویان طرد کردند قانع‌کننده نیست.<sup>۷</sup> زیرا هنگامی که خداش گرفتار شد، اسد بن عبدالله قسری به او گفت: سپاس خدا که به سود ابوبکر و عمر از تو کینه کشید.<sup>۸</sup> این نکته احتمالاً می‌رساند که خداش از شیعیان علی بوده است و ابوبکر و عمر را نکوهش می‌کرده است، اما خرمیان همه بزرگان اسلام را نکوهش می‌کردند و اختصاصی برای نکوهش دو خلیفه نخستین نداشتند.<sup>۹</sup>

۱. طبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۱۴۱؛ نیز

Nagel, *Untersuchungen zur Entstehung des abbasidischen kalifates*, Bonn 1972, p. 64.

2. Sharon, *Ibid*, p. 168.

۳. ناشی‌الاکبر، همان، ص ۳۲-۳۳؛ رکایا، ص ۱۱-۱۵.

4. Madelung, *Religious Trends in Early Islamic Iran*, Albany 1988, p. 8.

5. Van Vloten, *Ibid*, p. 49; Sadighi, *Ibid*, p. 224.

6. Sharon, *Ibid*, p. 170.

7. Madelung, *Ibid*, p. 8, note 21.

۸. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۰۹؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۹۷.

۹. عباس زریاب خوئی، «بُکیر بن ماهان»، دانشنامه جهان اسلام، تهران ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۶۸۰.

فان فلو تن بر اساس نظر مدائینی احتمال داده است که خِداش از راوندیان باشد.<sup>۱</sup> از آنجایی که خِداش در مراحل شکل‌گیری دعوت عباسی در خراسان نقش غیرقابل قبولی داشت، عباسیان کوشیدند تا خاطرات او را از اذهان دور کنند و نقش او را در دعوت تقلیل داده و او را به‌عنوان یک کج‌اندیش معرفی کردند.<sup>۲</sup> این تبلیغات به‌قدری مؤثر بود که زندگی و دستاوردهای او به‌ندرت در منابع عربی ذکر گردید و حتی درباره نام اصلی او شک و شبهه به‌وجود آورد. ولهاوزن نخستین کسی بود که متوجه اهمیت نقش او در دعوت عباسیان شد و لويس از نقش او به‌عنوان یکی از اولین مأموران پنهان هاشمیه در خراسان یاد می‌کند.<sup>۳</sup>

روایتی است که بر اساس آن پیامبر نام خِداش را دوست نداشت. امکان دارد که عباسیان برداشت خود از این اسم را بعداً به آن اضافه کرده باشند.<sup>۴</sup> یک سنت رایج در نخستین حامیان دعوت این بود که آنان به دلایل سری بودن، به‌محض ورود رسمی به جنبش کُنیه دیگری برمی‌گزیدند.<sup>۵</sup> بر اساس نوشته اخبار الدولة العباسية ما نوع و محتویات تبلیغات خِداش را می‌شناسیم و این منبع بیان می‌دارد که چرا عباسیان بعدها از او متنفر شدند. این روایت از گروهی از حامیان خِداش در نیشابور، به نام خالدیه - که پس از رهبرش، ابو خالد، به نام وی نام‌گذاری شده است - سخن می‌گویند. این گروه از همان آغاز استقلال خود، بر ضد عباسیان فعالیت کردند. آنان استدلال می‌کردند از آنجایی که پس از مرگ ابراهیم امام (متوفی ۱۳۲ ق. ۷۴۹-۷۵۰ م.)، امامی معرفی نشده بود، می‌بایست امامت به علویان برگردد.<sup>۶</sup> عقاید مستقل خِداش که با اهداف و آرزوی امام عباسی مغایرت داشت به‌روشنی در نَبْدَة من کتاب التاریخ و بویژه در یک یادداشت یگانه در حاشیه نسخه خطی آمده و بدین قرار است: خِداش مردی بود که در خراسان سخنی به نام خود آورد و به قائم و اهل بیت پیامبر انتساب یافت و از این رو کار وی بر شیعه مشتبه گشت.<sup>۷</sup> محمد بن علی دریافت که مرکز مستقل جدید در خراسان می‌باید مستقیماً و نه از طریق کوفه با او

1. Van Vloten, *Ibid*, p. 49.

2. Sharon, "Khidash", in *Encyclopaedia of Islam*, Leiden 1986, vol. v, pp. 1-3.

3. Sharon, *Ibid*, p. 2.

۴. ابن وهب، جامع، قاهره ۱۳۹۳، ص ۹۷.

Sharon, *Black Banners from the East*, p. 185.

5. Sharon, "Khidash", pp. 1ff.

۶. اخبار الدولة العباسية، ص ۴۰۳-۴۰۴؛ نیز

Lewis, *Ibid*, pp. 15-16.

۷. نَبْدَة من کتاب التاریخ، چاپ پطرس گریانویچ، مسکو ۱۹۶۰، ص ۲۵۳ الف.